

تحلیل مبانی قرآنی و عرفانی مقام رضا در شعر پارسی*

کتایون مرادی

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تویسرکان

چکیده:

تحلیل مبانی قرآنی و عرفانی مقام رضا در شعر پارسی، مسأله‌ای است که محقق در این جستار بدان پرداخته است. پس از مطالعه و بررسی کتب عرفانی با تأکید بر آیات و احادیثی که درباره‌ی رضا ذکر شده است، این مسأله در اهم اشعار پارسی بررسی گردید. ضمن این بررسی آشکار شد که رضا در عرفان، از مقامات و احوال عالی سلوک است و به تعبیری، آخرین مرحله‌ی تهذیب نفس است. سالک، زمانی که از دل و جان، موحد شد و خداوند را منبع هر خیر و برکت دانست، پیوسته غرق در لذت، بهجت و سرور می‌گردد. در نزد او فقر، غنا، راحت، عنا، بقا و فنا یکی است و هیچ یک بر دیگری برتری ندارد. پس هر چه در سرای وجود و در کارخانه‌ی هستی روی دهد بر وفق خواهش اوست. مقاله‌ی حاضر، پس از بحث و بررسی درباره‌ی مفهوم و ماهیت مقام رضا در عرفان به بحث درباره‌ی مفاهیم و مصادیق متعدد این مقام و درجات آن، همراه با ذکر نمونه‌ها و شواهد مستند و متناسب پرداخته است.

کلید واژه‌ها:

رضا، مقام، حال، عرفان، شعر فارسی.

مقدمه:

انسان برای رسیدن به معرفت حقیقی و شهود حقیقت، باید منازل و مقاماتی را طی کند؛ چرا که بدون عبور از این منازل، دست‌یابی به معرفت حقیقتی ناممکن است. طی مقامات یا به تعبیری صفات ثابت عبد، از مقوله‌ی معاملات و وابسته به تلاش و کوشش سالک است. اما احوال از مقوله‌ی احساسات و انفعالات روحانی است که به واسطه‌ی وارده‌ی غیبی آشکار می‌گردد و ناپدید شدنش نیز همانند پدیدار شدنش، گذرا و لحظه‌ای است. وقتی که سالک از همه‌ی مقامات و احوال گذشت، به حقیقت متصل می‌گردد؛ یعنی در ذات حق تعالی فانی می‌شود و با فنا در ذات پروردگار به بقای ابدی می‌رسد. در این جستار، نگارنده پس از مطالعه و مرور مباحثی که درباره‌ی مقامات و احوال نگاشته شده است، مقام رضا را محور کار خود قرار داده، بازتاب این مقام را در آیات، احادیث و اهم اشعار پارسی بررسی می‌کند. امید که این نوشتار، فرهیختگان اهل ذوق، ادب و عرفان را سودمند افتد.

۱- رضا در لفظ و اصطلاح

«رضا» در قاموس عرب از ریشه‌ی «رَضِيَ» به معنای راضی، خشنود، مورد رضایت (بندر ریگی، ۱۳۷۰: ۱۹۴) و در اصطلاح سالکان طریقت، به معنای خشنود گشتن در همه‌ی احوال به قضا و حکم خداوند تعالی است. این مرتبه زمانی حاصل می‌گردد که آدمی بر حقیقت تقدیر و قضا، مطلع گردد و حقیقت قضا و قدر، آن هنگام میسر می‌شود که نور توکل به مدد و عنایت حق تعالی در دل، قرار گیرد و دل با آن منور و مزین گردد و تا آدمی، حاکم مطلق حقیقی را نشناسد، مصلحت تقدیر و حکم او را در نمی‌یابد. نکته‌ای که پاسخ به آن قبل از شروع مباحث مربوط به رضا، بسیار ضروری به نظر می‌رسد این است که با توجه به اختلاف نظر صوفیان و عرفا، رضا در زمره‌ی مقامات محسوب می‌شود یا احوال؟

رضا که کمابیش مترادف با تسلیم و قریب‌المعنی با توکل و تفویض است. در کتاب و سنت از صفات و لوازم ایمان و در تصوف از احوال یا مقامات عالی و نهایی سالک، شمرده شده است. قشیری گوید: «صوفیان خراسان، رضا را جزء مقامات و امور کسبی می‌دانند و مشایخ عراق، آن را از جمله‌ی احوال و به تعبیری همان موهبت الهی می‌شمارند». (قشیری، ۱۳۷۴: ۲۹۶) هجویری در این باره چنین می‌نویسد: «صوفیان عراق، رضا را از جمله‌ی مقامات و نهایت توکل می‌دانند و صوفیان خراسان، آن را جزء احوال به شمار می‌آورند». (هجویری، ۱۳۷۳: ۲۱۹). اما حقیقت آن است که اگر رضا بر اثر استغراق پدید آید و دوام نپذیرد، حال است و اگر در نتیجه‌ی یقین و معرفت تمام به حصول پیوندد و قلب، همواره ملازم آن باشد مقام است.

۲- رضا در عرفان

رضا، افضل مقامات دین و اشرف حالات مقربین است. هنگامی که صوفی، در مقام رضا به سر می‌برد، خواست خود را از میانه برمی‌دارد، مراد مطلوب را مراد خود می‌انگارد و هرگز در کوی اختیار، منزل

نمی‌گزیند. این معنی، مطابق قول جنید است که: «رضا، برگرفتن اختیار است و بدین تعریف، معنی آن نزدیک به تسلیم و استسلام است». (ابی‌خزام، ۱۹۹۳: ۹۰) این قول جنید به اصل مقام رضا اشاره دارد، زیرا رفع کراهت که اصل مقام یا حال رضا است در نتیجه‌ی رفع اختیار به وجود می‌آید؛ یعنی رضا آن است که انسان، اختیار خود را از میانه بردارد.

شبلی گفت: «اگر مرا حق، مخیر گرداند میان بهشت و دوزخ، دوزخ اختیار کنم از آن که دوزخ، مراد دوست است و بهشت، مراد من و هر که اختیار خود بر اختیار دوست بگزیند، محب نباشد. شیخ جنید را از این سخن، خبر دادند گفت: شبلی، کودکی می‌کند، اگر مرا مخیر کند، من اختیار نکنم. گویم: بنده را اختیار نیست، هر کجا ببری بروم و هر کجا بدارم بباشم، من که باشم که مرا اختیار باشد». (خوارزمی، بی‌تا: ۲۳۳)

که جانی بی‌قرارم اوفتادست
به یک ساعت هزارم اوفتادست
همان در روزگارم اوفتادست
خلل در اختیارم اوفتادست
(دیوان عطار، ۱۳۶۸: ۴۰)

ندانم تا چه کارم اوفتادست
چنان کاری که آن کس را نیفتاد
همان آتش که در حلاج افتاد
دلیم را اختیاری می‌نینم

در مقام رضا، شخص به مرتبه‌ای می‌رسد که اراده‌ی خویش را در اراده‌ی حق، فانی می‌سازد، پس هر چه از عدم به وجود آید مراد او همان باشد، چه مراد او جز مراد حق نیست. مولانا ضمن بیان حکایتی به این امر، اشاره نموده است:

چونی ای درویش، واقف کن مرا
بر مراد او رود کار جهان
اختران زان‌سان که خواهد آن شوند
هر کرا خواهد ببخشد تهنیت
ماندگان راه هم در دام او
در فر و سیمای تو پیداست این
شرح کن این را بیان نیک‌نیک

گفت بهلول آن یکی درویش را
گفت چون باشد کسی که جاودان
سیل و جوها بر مراد او روند
هر کجا خواهد فرستد تعزیت
سالکان راه هم بر کام او
گفت ای شه‌راست گفתי این‌چنین
این و صد چندان‌ی ای صادق ولیک

که از آن هم بهره یابد عقل عام
که جهان در امر یزدان است رام
بی قضا و حکم آن سلطان بخت
دو رضا را گشت واحد مسلکی
حکم او را بنده و خواهنده شد
زندگی و مردگی پیشش یکی است
نه برای جنت و اشجار و جو
نه ز بیم آن که در آتش رود
همچو حلّوای شکر او را قضا
نه جهان بر امر فرمانش رود
کای خداوندا بگردان این قضا
در دعا بیند رضای دادگر
در حسد افتاد و دارد صد زحیر
(کاشفی، ۱۳۶۲: ۳۰۲-۳۰۳)

خواجه عبدالله انصاری از رضا به عنوان مقام وقوف صادق یاد می‌کند؛ یعنی مقامی که سالک در آن متوقف است. طبیعی است که وقوف صادق، محل سلب اراده و اختیار است؛ یعنی سالک در این مقام، هیچ تقاضایی ندارد، طلب مزید نمی‌نماید، رضای خود را بر رضای حقّ متعال ترجیح نمی‌دهد و به راستی در مقام بندگی گام نهاده است.^۱

که حیف باشد از او غیر او تمّایی
(حافظ، ۱۳۶۱: ۲۴۳)

آن چنانش شرح کن اندر کلام
گفت این باری یقین شد نزد عام
هیچ برگی می‌نیفتد از درخت
پس به امر او چو راضی شد یکی
چون رضای حق، رضای بنده شد
هر کجا امر قدم را مسلکی است
هست ایمانشان برای کار او
ترک کفرش هم برای حق بود
آنگهان خندد که او بیند رضا
بنده‌ای کش خوی و خلقت این بود
پس چرا لابه کند او در دعا
پس چرا گوید دعا الا مگر
وان که نبود از رضا بهره‌پذیر

فراق و وصل چه باشد رضای دوست طلب

مقام رضا در عرفان، مصادیق و مفاهیم متعدّدی را در برمی‌گیرد که به ترتیب عبارت است از:

۲-۱- رضا به قضای الهی، ثمره‌ی محبّت کامل به خداوند

در اهمّ متون عرفانی، رضا به قضای الهی را ثمره‌ی محبّت کامل به خداوند می‌دانند، زیرا وقتی که محبّت در دل سالک سایر نفوذ می‌کند او بر همه‌ی افعالی که از جانب حق تعالی صادر می‌شود، عاشق

می‌گردد. نزد صاحب مرتبه‌ی رضا، فقر و غنا، رنج و راحت، بقا و فنا و... همه یکسان است و به آن چه که از حق تعالی بدو می‌رسد، راضی و خرسند است.

«جابر بن عبد... انصاری مریض شد. امام محمد باقر(ع) به عیادتش رفت و فرمود: جابر چگونه‌ای؟ جابر عرض کرد: در نزد من، فقر بهتر از غنا، مرض بهتر از صحت و موت، بهتر از حیات است. امام محمد باقر(ع) فرمود: ما این‌طور نیستیم از موت، حیات، فقر، غنا، صحت و مرض، هر چه برای ما پیش آید ما آن را می‌خواهیم و ما راضی هستیم به رضای حق متعال عزّ اسمُهُ». (بینا، ۱۳۷۴: ۴۲)

ای جفای تو ز دولت خوب تر	و انتقام تو ز جان محبوب تر
نار تو این است نورت چون بود	ماتم این تا خود که سورت چون بود
از حلاوت‌ها که دارد جور تو	وز لطافت، کس نیابد غور تو
نالَم و ترسم که او باور کند	وز کرم آن جور را کمتر کند
عاشقم بر قهر و بر لطفش به جد	بوالعجب من عاشق این هر دو ضد

(مثنوی، دفتر اول، ۱۳۷۱: ۷۷)

شایان ذکر است که سرور و لذت از افعال محبوب، به دو وجه حاصل می‌گردد: زمانی، دوستی و محبت به مرتبه‌ای می‌رسد که محب در دوستی مستغرق می‌گردد، چنان که اگر بلایی هم بر او وارد شود، مطلقاً الم آن را درک نمی‌کند. همواره مشاهده شده است که آدمی در حال شدت غضب یا ترس، دچار جراحی می‌گردد ولی آن را احساس نمی‌کند، پس استیلاهی محبت بر قلب سالک عاشق، ادراک و احساس هر گونه المی را از جانب پروردگار، زایل می‌گرداند و او همه چیز را موافق طبع خود می‌بیند.^۲

هر چه دلبر کرد ناخوش چون بود؟!	هر چه کشت افزاست آتش چون بود؟!
چون گشادی یافت چشمی در رضا	از سخط هر لحظه اخفیش چون بود؟!

(دیوان شمس، ج ۲، ۱۳۷۳: ۱۶۳)

در حدیث معراج است که خداوند به پیامبرش فرمود: «هر کس به رضای من، عمل کند سه خصلت را ملازم او می‌گردانم: سپاسی که آمیخته با جهل نباشد؛ ذکری که فراموشی نداشته باشد و محبتی که بر عشق من، عشق هیچ کس نگزیند.» (حقیقی، ۱۳۷۵: ۵۴)

هر ارادت که عشق را شاید از رضا و موافقت زاید
(عراقی، ۱۳۷۲: ۴۰۲)

وجه دوم آن است که استغراق سالک در محبت به مرتبه‌ای می‌رسد که اکثر بلاها را می‌فهمد و احساس الم می‌کند اما به وجود این بلاها راضی و راغب است. همانند شخصی که هر دو چشم او کور شده باشد و طبیب، معالجه‌ی آن را حجامت می‌داند هر چند که در وقت حجامت، آن شخص، احساس الم می‌کند اما به آن مشتاق است.^۲

طریق عشق جاننا بی بلا نیست زمانی بی‌بلا بودن روا نیست
سر مویی نمی‌دانی از این سرّ تو را گر در سر مویی رضا نیست
(دیوان عطار، ۱۳۶۸: ۸۱)

پس حال محبت، لازم مقام رضاست و رضا و محبت، هیچ‌گاه از یکدیگر جدا نمی‌گردند، بنابراین زمانی که سلطان عشق بر دل عاشق مستولی می‌گردد، کام و آرزوی او مغلوب اراده‌ی معشوق می‌شود و در آن هنگام از ناخوشی و ناکامی که معشوق بر او می‌راند بیشتر لذت می‌برد، پس رضا از ارکان عشق و توحید است و حافظ چه زیبا سروده است که:

عاشقان را گر در آتش می‌پسندد لطف دوست تنگ چشمم گر نظر در چشمه‌ی کوثر کنم
(حافظ، ۱۳۶۱: ۲۰۵)

۲-۲- رضا، محصول یقین و علم قطعی به قضای الهی

وقتی صوفی در مقام رضا به سر می‌برد، باید پذیرای هرگونه قضای الهی باشد و این موافقت با قضای الهی، باعث پیدایش تحوّل و وسیع در وجود او می‌گردد. در این صورت، صوفی در زمره‌ی داناترین و توانگرترین مردمان محسوب می‌شود. «أَعْلَمُ النَّاسِ بِاللَّهِ أَرْضَاهُمْ بِقَضَائِهِ». (خوانساری، ۱۳۶۶: ۴۲۵) پس ردّ قضا محال است و رفع قدر، خیال و چاره‌ی کار چیزی جز تسلیم و رضا نیست:

ای مسلمان بایدت تسلیم جست زان که مقصود ازل، تسلیم تست
با قضا پنجه‌مزن ای تند و تیز تا قضا با تو نگیرد هم ستیز
غیر آن قسمت که رفت اندر ازل روی ننماید کسی را در عمل

عاقلان گردند جمله کور و کر
 دام گیرد مرغ پَران را زبون
 مه سیه گردد، بگیرد آفتاب
 صد عطارد را قضا ابله کند
 دشمنان را بازنشناسی ز دوست
 چون قضا آمد وبا گشت و عفن
 شیر و اژدرها شود زو همچو موش
 هیچ حيله ندهدت از وی رها
 (کاشفی، ۱۳۶۲: ۵۷)

پس رضا به قضای الهی، والاترین مقام است و هیچ مقامی، ورای آن نیست. سنایی در حدیقه الحقیقه و شریعه‌الطریقه، همین مطلب را پرورانده است، آن‌جا که گوید:

آن‌نه ز ایشان که آن‌هم از قدر است
 که شناسد همی ز نام و ز ننگ
 جز فرومایه‌ای و گمراهی
 نشناسی خدای را به خدای
 که تواند قضای او خوردن
 همچو بادام بی دو پوست خوری
 حکم را بختیان بارکشند
 زان که جان می‌کنند و می‌خندند
 گر یکی ور هزار شاید از او
 هر چه آید به جز عطا نبود
 (حدیقه‌ی سنایی، ۱۳۷۴: ۱۶۲-۱۶۳)

چون قضا بیرون کند از چرخ، سر
 ماهیان افتند از دریا برون
 چون قضا آید شود دانش به خواب
 چرخ گردان را قضا گمره کند
 چون قضا آید نبینی غیر پوست
 این هوا با روح آمد مقترن
 این قضا ابری بود خورشید پوش
 غیر آن که در گریزی در قضا

بندگان را که از قدر، حذر است
 قدر و تقدیر او نهاد چو چنگ
 که کند با قضای او آهی
 با قضا مر تو را چو نیست رضا
 کاو در این راه کردنی کردن
 سیلی کز دو دست دوست خوری
 گردنانی که با خدای خوشند
 چون چراغند اگر چه در بندند
 هر بلایی که دل نماید از او
 حکم و تقدیر او بلا نبود

رضا، محصول یقین و علم قطعی به قضای الهی است. هرگاه پرتو انوار چنین یقینی بر دل سالک

بتابد، او باید حکم قضا را گردن نهد. بنابراین رضا و یقین ارتباطی تنگاتنگ با یکدیگر دارند. «الرَّضَا تَمَرَةٌ الْيَقِينِ.» (خوانساری، ۱۳۶۶: ۹۰)

صاحب مقام رضا باید به این مرتبه از یقین برسد که نارضایتی و اعتراض در اموری که بر او وارد می‌شود غایت جهل و نهایت نادانی است. او باید ترک جزع در هر حالی را، نشانه‌ی احراز مقام رضا داند.

گفت هان چونی تو ای شوریده حال؟
هم بتر من آمدم بیگانه و گاه
تن زدم، در ساختم با اندهان
ساختم با اندوه و گفتم درود
کنج غم بنشسته خو کردم به رنج
رستم از سودا و سود و هر چه بود
نیست چاره کم بکن افغان و آه
(مصیبت‌نامه، ۱۳۶۴: ۲۸۴)

کرد آن دیوانه را مردی سؤال
گفت بر هر پهلویی گشتم به راه
چون منم کمتر ز خلقان جهان
شادی من چون که در اندوه بود
رنج را دیدم به راهش عین گنج
چون زیان راه دیدم عین سود
جز که تسلیم و رضا ای مرد راه

البته در بیشتر موارد، نارضایتی‌ها حاکی از عدم معرفت است. کسانی که به مرحله‌ی شناخت و معرفت کامل نمی‌رسند هیچ‌گاه به قسم خویش راضی نمی‌شوند و این عدم رضایت، آن‌ها را در وادی کفر و ضلالت، هلاک می‌گرداند. امام صادق (ع) می‌فرماید: «بنده‌ی راضی، بر هر نیک و بدی که بر او می‌رسد خشنود بود و این خشنودی، پرتوی از نور معرفت بود که بنده، کارش را به خدا وا گذاشته و این بنده مورد رضایت خدا نیز بود. در حقیقت، تمام معنی عبودیت در رضا نهفته است و تفسیر رضایت، شادمانی دل است.» (حقیقی، ۱۳۷۵: ۵۷)

در اشتیاق درت پخته‌ام بسی سودا
به دست پیک صبا هر سحر، نسیم رضا
(دیوان عطار، ۱۳۶۸: ۷۲)

بزرگوار خدایا مرا مسوز که من
ز درگهت به مشام دلم رسان به کرم

پس سالکی که در مقام رضا متوطن گردد، باید به این حقیقت برسد که قضای الهی بر او و عالم هستی، جاری و روان است، امر خدا، شدنی است و کراهت در امور وارده از جانب پروردگار سودی ندارد.

پیش از تو خامان دگر در جوش این دیگ جهان بس برتپیدند و نشد درمان نبود الا رضا
(دیوان شمس، ج ۵، ۱۳۷۳: ۱۸۵)

پس اگر سالک از آن چه که در سرای وجود و کارخانه‌ی هستی روی می‌دهد خشنود باشد، سعادت دنیوی و اخروی را احراز کرده است.

از رضای جان، بهشت عدن خاست وز غضب کاو داشت دوزخ گشت راست
(مصیبت نامه، ۱۳۶۴: ۳۵۹)

۲-۳- رضا؛ خشنودی متقابل خداوند از بنده و بنده از خداوند

با توجه به آیات متعدّد و اقوال مختلف عارفان، رضای بنده از خداوند متعال موقوف به رضای خداوند از بنده است. هجویری در این باره چنین می‌نویسد: «رضا، بر دو گونه باشد: یکی رضای خداوند از بنده و دیگری رضای بنده از خداوند تعالی و تقدّس اما حقیقت رضای خداوند عزّوجل، ارادت ثواب و نعمت و کرامت بنده باشد. و حقیقت رضای بنده، اقامت بر فرمان‌های وی و گردن نهادن مر احکام وی را.» (هجویری، ۱۳۷۳: ۲۱۹)

خداوند متعال در آیات متعدّدی به خشنودی متقابل، یعنی خشنودی خداوند از بنده و خشنودی بنده از خداوند اشاره می‌فرماید و از آن جمله، آیه‌ی ذیل است: «قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمَ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ.» (مائده/۱۱۹)

به هر کاری خدا را یاد می‌دار خدا را تا تویی از یاد مگذار
به کاری گر مدد خواهی از او خواه که به زین در نیابی هیچ درگاه
اگر از خویش خشنودی تو ای دوست یقین می‌دان که آن خشنودی اوست
(اسرارنامه، بی‌تا: ۱۷۷)

«از استاد امام ابوعلی شنیدم گفت: شاگردی فرا استاد خویش گفت: بنده داند که خدای از او راضی است؟ گفت: نه. شاگرد گفت: داند. استاد گفت: چون داند؟ گفت: چون دل خویش را

از خدای، راضی یابم دائم که خدای از من راضی است.» (قشیری، ۱۳۷۴: ۲۹۶)

ای خدا از عاشقان خشنود باد
عاشقان را از جمالت عید باد
عاشقان را عاقبت محمود باد
جانشان در آتشت چون عود باد
(دیوان شمس، ج ۲، ۱۳۷۳: ۱۶۱)

رضا از مقامات و احوال رفیع مقربان درگاه حق است. سالک، در این مقام، غیر رضای حق را طلب نمی‌کند و مراتب نفوس خویش را از پایین‌ترین درجه به اوج کمال می‌رساند؛ یعنی نفس اماره تبدیل به نفس لوّامه، ملهمه، مطمئنّه، راضیه و مرضیه می‌گردد و این غایت درجات سالکین است که خدا از بنده خشنود و بنده نیز از او راضی و خشنود است. «یا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً.» (فجر/۲۸)

بخر خشنودی حق را ز جان و عقل و مال و تن
پس آن‌گه از زبان شکر می‌گو کاینت ارزانی
(دیوان سنایی، بی‌تا: ۶۸۰)

عطار در مصیبت‌نامه، ضمن بیان یک حکایت به خشنودی متقابل، یعنی خشنودی پروردگار از بنده و خشنودی بنده از پروردگار، اشاره کرده است آن‌جا که گوید:

شد جوانی را حج اسلام فوت
بود سفیان حاضر آن‌جا غم‌زده
چار حج دارم بر این درگاه من
آن جوان گفتا خریدم او فروخت
دید آن شب‌ای عجب سفیان به خواب
کز تجارت سود بسیار آمدت
شد همه حج‌ها قبول از سود تو
کعبه اکنون خاک جان پاک توست
از دلش آهی برون آمد به صوت
آن جوان را گفت ای ماتم‌زده
می‌فروشم آن بدین یک آه من
آن نکو بخريد و این نیکو فروخت
کامدی از حق تعالی این خطاب
گر بکاری آمد این بار آمدت
تو ز حق خشنود و او خشنود تو
گر حج است امروز بر فتراک تست
(مصیبت‌نامه، ۱۳۶۴: ۳۰۸)

۳- ارتباط رضا با دعا، شکر، صبر، طاعت، شادی و بلا

۳-۱- «رضا و دعا»

گروهی از مشایخ، معتقد بودند که دعا با رضا منافات دارد و برای اثبات عقیده‌ی خود به این نکته اشاره می‌نمودند که بندگان باید به آن چه خداوند به آنان عطا فرموده است رضا دهند و با دعا امری را از خداوند طلب ننمایند. اما نکته‌ی مهم این است که همه‌ی ما از جانب شریعت به دعا مأموریم و پروردگار مهربان، آن را مفتاح سعادات و کلید حاجات قرار داده است. «وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ.» (بقره/ ۱۸۶)

هر گنج سعادت که خدا داد به حافظ از یمن دعای شب و ورد سحری بود (حافظ، ۱۳۶۱: ۴۸)

از پیامبر اکرم (ص) هم، احادیث متعددی نقل گردیده است: «أَدْعُوا اللَّهَ وَ أَنْتُمْ مُؤْمِنُونَ بِالْإِجَابَةِ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَجِيبُ دُعَاءَ مَنْ قَلَبٍ غَافِلٍ لِاهٍ.» (نهج‌الفصاحه، ۱۳۶۱: ۱۱۶)

دعای صبح و آه شب کلید گنج مقصود است بدین راه و روش می‌رو که با دلدار پیوندی (همان، ۱۳۶۱: ۲۵۶)

حضرت علی (ع) می‌فرماید: «أَعَجَزَ النَّاسُ مَنْ عَجَزَ عَنِ الدُّعَاءِ.» (خوانساری، ۱۳۶۶: ۴۱۴) فواید ذکر، نیز همچون دعا، بارها در قرآن مجید بیان شده است: «فَادْكُرُونِي أَذْكَرُكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَ لَا تَكْفُرُونِ.» (بقره/ ۱۵۲) بدیهی است که دعا و ذکر، راحت درماندگان، پناهگاه درویشان و غمگسار نیازمندان است و با رضا منافاتی ندارد. مولانا در دفتر سوم مثنوی به گروهی از اولیاء و مشایخ اشاره می‌کند که دعا و زاری را در پیشگاه خداوند، جایز نمی‌شمارند:

بشنو اکنون قصه‌ی آن ره‌روان
ز اولیا اهل دعا خود دیگرند
قوم دیگر می‌شناسم ز اولیا
از رضا که هست رام آن کرام
که ندارند اعتراضی در جهان
که همی دوزند و گاهی می‌درند
که دهانشان بسته باشد از دعا
جستن دفع قضاشان شد حرام

در قضا ذوقی همی بینند خاص کفرشان آید طلب کردن خلاص
(مثنوی، دفتر سوم، ۱۳۷۱: ۴۷۶)

البته ناگفته نماند که در دفتر پنجم مثنوی، حکایتی راجع به فواید دعا، تضرع و زاری بیان شده است:

قوم یونس را چو پیدا شد بلا برق می‌انداخت می‌سوزید سنگ
جملگان بر بام‌ها بودند شب جملگان از بام‌ها زیر آمدند
از نماز شام تا وقت سحر جملگی آوازا بگرفته شد
بعد نومیدی و آه ناشگفت چون تضرع را بر حق قدرهاست
که برابر می‌نهد شاه مجید

ابر پر آتش جدا شد از سما
ابر می‌غزید، رخ می‌ریخت رنگ
که پدید آمد ز بالا آن کرب
سر برهنه جانب صحرا شدند
خاک می‌کردند بر سر، آن نفر
رحم آمد بر سر آن قوم لد
اندک اندک ابر واگشتن گرفت
و آن بها کنجاست زاری را کجاست
اشک را در فضل با خون شهید
(همان، دفتر پنجم، ۱۳۷۱: ۹۰۳)

۳-۲- «رضا و شکر»

شکر، اظهار نعمت حق و کفر، انکار آن است. این مفهوم، کمابیش مترادف با مقام رضاست و با صبر و توکل هم ارتباطی نزدیک دارد. شاکر کسی است که نعمت خداوند متعال را ظاهر می‌سازد و از آن سپاسگزاری می‌کند و کافر، کسی است که نعمت خداوند متعال را انکار می‌کند و آن را ناچیز می‌شمارد.

شکر نعمت را کمالی می‌دهد غافلان را گوشمالی می‌دهد
شکر نا کردن زوال نعمت است بهره‌ی شاکر کمال نعمت است
(پندنامه، بی‌تا: ۲۰۶)

خداوند متعال، پیرامون ارتباط رضا با شکر می‌فرماید:
 «إِنَّ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَ لَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَ إِن تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ أَنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ.» (زمر/۷)
 سرسبز و خوش هر تره‌ای، نعره‌زنان هر ذره‌ای
 كالصَّبْرِ مِفْتَاحُ الْفَرْجِ وَ الشُّكْرِ مِفْتَاحُ الرِّضَا
 (دیوان شمس، ج ۱، ۱۳۷۳: ۲۸)

۳-۳- «رضا و صبر»

خداوند تعالی می‌فرماید: «وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً وَ يَدْرَعُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ.» (رعد/۲۲). پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «أَلْصَبْرُ رِضَاءٌ.» (نهج‌الفصاحه، ۱۳۶۱: ۳۹۴). حضرت علی (ع) می‌فرماید: «أَنْتُمْ إِنْ صَبَرْتُمْ عَلَى الْبَلَاءِ وَ شَكَرْتُمْ فِي الرِّحَاءِ وَ رَضِيْتُمْ بِالْقَضَاءِ كَانَ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ الرِّضَا.» (خوانساری، ۱۳۶۶: ۶۶).
 از امام سجاده (ع) منقول است که: «صبر و رضا، رأس همه‌ی طاعات است و هر که صبر کند و راضی شود از خدا، در آن چه از برای او مقدر کند، خدا از برای او مقدر نمی‌کند مگر آن چه خیر اوست.» (نراقی، ۱۳۶۶: ۶۰۶)

شقیق بلخی گفته است: «رضا و صبر، دو چهره‌اند؛ چون به عمل دست یازیدی، آغاز آن صبر است و پایانش رضا.» (رجایی بخارایی، ۱۳۷۳: ۶۷۱ «به نقل از طبقات الصوفیه سلمی»)

۳-۴- «رضا و طاعت»

«رَأْسُ الطَّاعَةِ الرِّضَا.» (خوانساری، ۱۳۶۶: ۵۳). «رَضِيَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مَقْرُونًا بِطَاعَتِهِ.» (همان: ۹۲)

رضای او در این ره خدمت اوست	رضای او در این ره وصلت اوست
رضای او طلب کن تا توانی	رضای اوست گنج جاودانی
تو را گنجی است که در دنیا به کار است	رضا و طاعت پروردگار است

(شاه نعمت‌الله ولی، ۱۳۷۳: ۵۹۳)

۳-۵- «رضا و شادی»

«الرِّضَا يُنْفِي الْحَزْنَ.» (خوانساری، ۱۳۶۶: ۱۱۲) «نِعْمَ الطَّارِدُ لِلْهَمِّ الرِّضَا بِالْقَضَاءِ.» (همان: ۱۶۱)
 «رابعه را پرسیدند که بنده، راضی کی باشد؟ گفت: آن‌گاه که از محنت شاد شود همچنان که از

نعمت». (قشیری، ۱۳۷۴: ۲۹۸)

هم‌رضاجویان همه مردانت خوش خوش در خشوع
هم ثناگویان همه مرغان صفت صف در صغیر
(سنایی، بی تا: ۲۹۰)

ابوالعباس بن عطا گوی: «رضا، نظر دل بود به اختیار قدیم خدای و حکمی مر بنده را؛ یعنی هر چه
به وی رسد داند که این را ارادتی قدیم و حکمی سابق است بر من، مضطرب نگردد و خرم دل باشد».
(هجویری، ۱۳۷۳: ۲۲۳)

پند حکیم عین صواب است و محض خیر
فرخنده بخت آن که به سمع رضا شنید
(حافظ، ۱۳۶۱: ۵۷)

ابی‌محمد رویم گوید: «رضا آن است که استقبال احکام الهی به فرح و شادمانی نمایی و میان مکروه
و مرغوب فرق نهد». (لاهیجی، ۱۳۷۴: ۲۲۴)

خنک آن کس که چوماشدهمگی لطف و رضاشد
ز جفا رست و ز غصه همه شادی و رضا شد
(دیوان شمس، ج ۲، ۱۳۷۳: ۱۲۸)

۳-۶- «رضا و بلا»

«إِنَّكُمْ إِنْ صَبَرْتُمْ عَلَى الْبَلَاءِ وَ شَكَرْتُمْ فِي الرِّخَاءِ وَ رَضِيْتُمْ بِالْقَضَاءِ كَانَ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ الرِّضَا»
(خوانساری، ۱۳۶۶: ۶۶) «مَنْ حَسَنَ رِضَاهُ بِالْقَضَاءِ حَسَنَ صَبْرُهُ عَلَى الْبَلَاءِ». (همان: ۳۷۵)

بیاموز از پیمبر کیمیایی
همان لحظه در جنت گشاید
که هر چت حق دهد می‌ده رضایی
چو تو راضی شوی در ابتلایی
(دیوان شمس، ۱۳۷۳: ۳۸)

استاد ابوعلی گفتی: «رضا نه آن است که بلا نبیند و نداند، رضا آن بود که بر حکم قضا و بلا اعتراض
نکند». (قشیری، ۱۳۷۴: ۲۹۶)

هفت سال ایوب با صبر و رضا
در بلا خوش بود با ضیف خدا
(مثنوی، دفتر پنجم، ۱۳۷۱: ۱۰۱۱)

۴- درجات رضا

مقام رضا سه درجه دارد: درجه‌ی نخست، رضای عامه است. شخص در این درجه، خداوند متعال را به عنوان ربّ خود می‌پذیرد و عبادت غیر او را مکروه و ناپسند می‌شمارد. این درجه از رضا، رکن اصلی اسلام است.

به منت دگران خو ممکن که در دو جهان رضای ایزد و انعام پادشاهت بس
(حافظ، ۱۳۶۱: ۱۴۲)

درجه‌ی دوم، راضی بودن از خداوند متعال است. حصول درجه‌ی دوم، وقتی میسر می‌گردد که سالک، اراده‌ی خود را در اراده‌ی حق فانی سازد و در برابر احکام و مقدرات خداوند، سر تعظیم و تسلیم فرود آورد.

مزن ز چون و چرا دم که بنده‌ی مقبل قبول کرد به جان هر سخن که جانان گفت
(همان: ۳۷)

درجه‌ی سوم، راضی شدن به رضای الهی است. در این درجه، اراده‌ی حق جایگزین اراده‌ی بنده، رضای او جایگزین رضای بنده و خشم او جانشین خشم بنده می‌گردد. این مقام، خاصّ مقربین درگاه حقّ است.

در راه رضای تو قربان شده جان و آنکه در پرده‌ی قرب تو زنده شده قربان‌ها
(سنایی، بی‌تا: ۱۷)

در درجه‌ی سوم از درجات رضا، سالک به جایی می‌رسد که فقر، غنا، موت و حیات، نزد او یکسان می‌گردد پس رسیدن به پایه‌ی رفیع و ذروه‌ی منیع مقام رضا برای هر سالکی میسر نیست.^۴

با دو قبله در ره توحید نتوان رفت راست یا رضای دوست باید یا هوای خویشتن
(همان: ۴۸۸)

در پایان مقال باید گفت: «چون سلطان عزّت الّا الله به سینه‌ای نزول خواهد کرد، فراش لا اله الاّ الله از پیش بیاید، ساحت سینه را به جاروب تجرید و تفرید بروید، خس و خاشاک مکر، کبر، امیال و هواهای نفسانی را نیست کند؛ آب رضا بزند، فرش وفا بگستراند، عود صفا بر مجمر رضا برسوزد و چهار بالش سعادت و تخت

سیادت بنهد تا چون سلطان الاله در رسد، در مهد عهد بر سریر سر تکیه زند. « (سمعانی، ۱۳۶۸: ۷)

تا زین تن آلوده برون ناید کبرت
حاصل نشود بهر خدا هیچ رضایی
(همان: ۶۱۳)

نتیجه:

یکی از مباحث بسیار مهم و گسترده‌ی عرفان و تصوف، بحث مقامات و احوال است که سالکان طریق الی‌الله در سیر به سوی مقصد و مبدأ حقیقی و در طریق وصول به سرچشمه‌ی حق و حقیقت باید این مقامات را طی کنند و از احوال نیز بنا به قابلیت و شایستگی خویش بهره‌مند گردند. رضا یکی از مهمترین مقامات طریقت است و می‌توان آن را خشنود گشتن در همه‌ی احوال به قضا و حکم خداوند متعال دانست. سالک در این مقام بدون چون و چرا، ضربه‌ی تقدیر را تحمل می‌کند؛ چرا که او برای خود مقامی و مقصودی برگزیده است و این مقصود والا تا بدان پایه او را در بر گرفته که هیچ امر ناخوشایندی برای او اهمیت ندارد.

پس از بحث و بررسی درباره‌ی مفاهیم و مصادیق مقام رضا، با عنایت به آن چه گذشت اصل حقیقت این مقام، همان راضی شدن به رضای الهی است. در این مرتبه، اراده‌ی حق جایگزین اراده‌ی بنده و رضای او جایگزین رضای بنده می‌گردد به گونه‌ای که فقر، غنا، موت و حیات در نزد سالک یکسان می‌گردد؛ هر چند که این قسم از درجات رضا برای عامه دشوار است و سخن آخر این که در مقام رضا، سالک با دوام ذکر خدا در قلب و تفکر و تدبّر در حکم و مصالحی که خداوند برای بندگان قرار داده به طاعات، عبادات، تضرع، زاری و کم نمودن علایق دنیوی می‌پردازد تا محبت او به مرتبه‌ای برسد که محو خیال دوست گردد و چنان مست باده‌ی محبت می‌شود که هیچ‌گاه احساس الم مصائب را نمی‌کند و بر آن چه که در اقلیم عشق روی می‌دهد همواره مبتهج و مسرور است.

پی نوشت

- ۱- ر. ک: مقامات معنوی، ص ۴۳.
- ۲- ر. ک: علم اخلاق اسلامی، صص ۴۲۰-۴۲۵.
- ۳- ر. ک: علم اخلاق اسلامی، صص ۴۲۰-۴۲۵.
- ۴- برای مطالعه‌ی نظریه‌های بیشتر پیرامون درجات رضا رجوع شود به: شرح منازل السائرین کاشانی، صص ۱۱۴-۱۱۷؛ مقامات معنوی، صص ۴۵-۴۷؛ الرساله‌ی العلیه‌ی، صص ۱۶۵-۱۶۶.

کتاب نامه:

قرآن کریم.

- ابی خزّام، انورفؤاد. ۱۹۹۳. معجم‌المصطلحات الصوفیّه. طبعه‌ی الاولی. لبنان: المکتبه‌ی لبنان ناشرون.
- بندر ریگی، محمّد. ۱۳۷۰. ترجمه‌ی منجدالطلاب. چاپ هفتم. تهران: انتشارات اسلامی.
- بینا، محسن. ۱۳۷۴. مقامات معنوی «ترجمه و تفسیر منازل السائرین». چاپ هشتم. تهران: نشر مؤلف.
- پاینده، ابوالقاسم. ۱۳۶۱. نهج‌الفصاحه. چاپ شانزدهم. تهران: انتشارات جاویدان.
- جلابی هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان. ۱۳۷۳. کشف‌المحجوب. تصحیح ژوکوفسکی. چاپ سوم. تهران: کتابخانه‌ی طه‌وری.
- حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمّد. ۱۳۶۱. دیوان. چاپ چهارم. تهران: انتشارات جاویدان.
- حقیقی، محمود. ۱۳۷۵. تحلی. چاپ اول. شیراز: انتشارات فلاح.
- خوارزمی، کمال‌الدین حسین. جواهرالاسرار و زواهرالانوار. تصحیح محمّدجواد شریعت. اصفهان: انتشارات مشعل.
- خوانساری، جمال‌الدین محمّد. ۱۳۶۶. شرح غررالحکم و دررالكلم. با مقدّمه و تصحیح و تعلیق میرجلال‌الدین حسینی ارموی. چاپ سوم. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- رجایی بخارایی، احمدعلی. ۱۳۷۳. فرهنگ اشعار حافظ. چاپ هفتم. تهران: انتشارات علمی.
- سمعانی، احمد بن ابی‌المظفر منصور. ۱۳۶۸. روح‌الارواح فی شرح اسماء‌الملك‌الفتاح. به اهتمام نجیب مایل هروی. چاپ اول. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم. دیوان. به اهتمام مدرس رضوی. چاپ سوم. تهران: انتشارات کتابخانه‌ی سنایی.
- عراقی، فخرالدین. ۱۳۷۲. دیوان. به کوشش نسرین محتشم. چاپ اول. تهران: انتشارات زوّار.
- عطار نیشابوری، فریدالدین. ۱۳۶۸. دیوان. به اهتمام و تصحیح تقی تفضلی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- _____ . اسرارنامه و پندنامه. تصحیح محمّد عباسی. تهران: مرکز پخش کتابفروشی فخر رازی.
- _____ . ۱۳۶۴. مصیبت‌نامه. به اهتمام و تصحیح دکتر نورانی وصال. چاپ سوم. تهران: کتابفروشی زوّار.

- قشیری، ابوالقاسم. ۱۳۷۴. ترجمه‌ی رساله‌ی قشیریه. تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر. چاپ چهارم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- کاشفی، ملاحسین. ۱۳۶۲. لب‌الباب مثنوی. چاپ دوم. تهران: بنگاه مطبوعاتی افشاری.
- کرمانی، شاه نعمت الله ولی. ۱۳۷۴. دیوان. تهران: انتشارات نگاه.
- لاهیجی، شمس‌الدین محمد. ۱۳۷۴. مقدمه. تصحیح و تعلیقات محمدرضا برزگر خالقی و عفت کرباسی. چاپ دوم. تهران: انتشارات زوار.
- مولوی، جلال‌الدین محمد. ۱۳۷۳. کلیات دیوان شمس تبریزی. تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر. تهران: انتشارات نگاه.
- _____ . ۱۳۷۱. مثنوی معنوی. چاپ دهم. تهران: انتشارات امیرکبیر. نراقی، ملااحمد. ۱۳۶۶. معراج السعاده‌ی: بی تا.
- _____ . ۱۳۷۶. علم اخلاق اسلامی «گزیده‌ی جامع‌السعادات». ترجمه‌ی سیدجلال‌الدین مجتبوی. چاپ اول. تهران: انتشارات حکمت.

Archive of SID